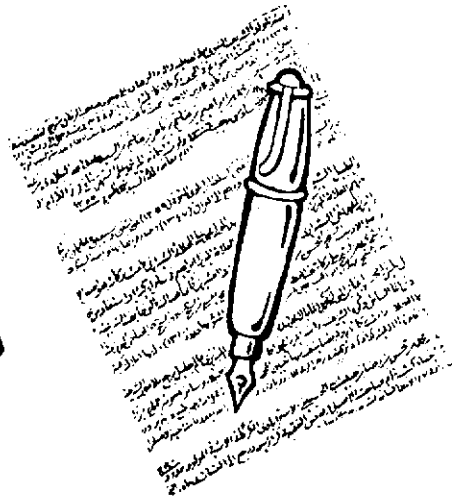


## نقد

# «توحید پلاستیکی»



جواد صفری

در شماره ۲۱ فصل نامه علوم حدیث، مقاله ای تحت عنوان «توحید پلاستیکی» از آقای احمد عابدی به چاپ رسید که برخی از مطالب آن برای راقم این سطور قابل فهم نبود، لذا بر آن شد تا با یادداشت آنها و ارسال به دفتر فصل نامه از نویسنده مقاله بخواهد تا با توضیح خود باعث تنویر اذهان خوانندگانی نظیر نگارنده شود.

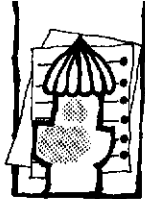
قبل از پرداختن به آن مطالب، اشاره به چند نکته، خالی از فایده نخواهد بود.

۱. انتقاد از مقاله مذکور، نقد نگارنده آن، آقای عابدی نیست، بلکه فقط طرح

مباحثی است که در آن به خوبی مورد مذاقه قرار نگرفته اند.

۲. مقاله «توحید پلاستیکی»، نقد برخی از دیدگاه های وهابیان است؛ اما نقد مقاله

مذکور به معنای تأیید وهابیت و تطهیر آنان نیست تا خواننده بر خود بیاوراند که ناقد، از طرفداران و هواداران جریان سلفی است. مقصود نقد نویسنده، تذکر این نکته است که اگر ما قصد داریم از تشیع و اهل بیت (ع) دفاع کنیم، چرا از روش ها و اسلوب های صحیح



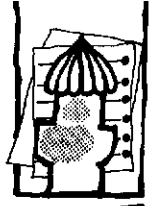
استفاده نمی‌کنیم و هم چون آنان که مطالب ناصحیحی را به شیعه نسبت می‌دهند، راه را به خطا می‌رویم.

اگر دشمنان و مخالفان اهل بیت (ع)، حرف‌ها و سخنان ایشان را تقطیع می‌نمایند و با سوء استفاده از ضعف‌هایی که گاهی در برخی از منابع وجود دارد، شیعیان را به جعل، تحریف و ... متهم می‌نمایند، چرا ما از روش سقیم و ناصواب آنها پیروی کنیم و به غلط، همان کنیم که غافلان کردند.

رواست که ما با اندیشه، گفته و نوشته‌هایمان به گونه‌ای برخورد کنیم که دیگران بفهمند طرفداران امام صادق (ع) چه قدر صادقانه برخورد می‌کنند.

۳. وهابیت گرچه در طول دوره حیاتش، مشکلات فراوانی برای فرق مختلف اسلامی ایجاد نمود و از محدود نحله‌هایی است که دانشمندان جهان اسلام را به موضعگیری علیه خود واداشت؛ اما باید - تا آن جا که ممکن است - به همان نحو که از اندیشه‌های خود دفاع می‌کنیم، اندیشه‌های دیگران را نیز به درستی گزارش کنیم که: «و لا یجرمنکم شتان قوم علی الا تعدلوا»<sup>۱</sup>. البته، این بدان معنا نیست که ما دست از حق و حقیقت برداریم و به باطل بگراییم.

این جا بد نیست به بازدید مرحوم استاد مرتضی مطهری به همراه آقایان سیدعلی شاهچراغی، سید غلامرضا سعیدی، سید هادی خسروشاهی و دکتر شریعتی در سال ۱۳۴۵ از دانشگاه اسلامی مدینه منوره، اشاره‌ای شود. در آن دیدار، شیخ ناصر العبودی مقاله‌ای تحت عنوان «عقیده اهل السنة و الاثر فی المهدی المنتظر» را - که سخنرانی شیخ عبدالمحسن العباد بود - به هیئت مذکور می‌دهد. بعد از ظهر همان روز، حین استراحت، آقای سید هادی خسروشاهی مقاله را مطالعه می‌کند و موضوع را به اطلاع دیگران می‌رساند. استاد شهید مطهری می‌فرماید: خوب است آن را ترجمه کنید؛ چون اعتقاد این آقایان به مسئله مهدویت



و نشر آن در میان مردم، تأثیر مثبتی در تفاهم خواهد داشت.<sup>۲</sup>

اینک، چند نکته درباره مقاله «توحید پلاستیکی» یادآوری می‌شود:

مقاله دنبال این است که اثبات کند وهابیان قائل اند که خداوند جسم است. ضمن این که تقریباً تمام مقاله، جای بحث و نقد دارد، ما فقط به برخی از نکاتی که در مقاله وجود دارد، اکتفا کرده و معتقدیم که ممکن است مخاطبان مقاله در برخی موارد نتوانند خوب دفاع کنند و در برخی موارد با مشکل تعارض و تناقض مواجه باشند. آقای عابدی در صفحه ۱۸۶ می‌نویسد:

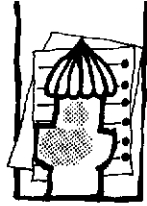
عقاید یاد شده، اختصاص به شیخ محمد بن علی بن سلیمان ندارد،<sup>۳</sup> بلکه در کتاب‌هایی چون تصحیح المفاهیم العقیدیه فی الصفات الالهیه ی عیسی بن عبدالله مانع حمیری و نیز اعتقاد ائمة السلف اهل الحدیث محمد بن عبدالرحمن خمیس و نیز اصول مذهب الشیعة الامامیه ی ناصر بن عبدالله قفاری،<sup>۴</sup> این عقاید به عنوان مسلمانات مذهب سلفیه معرفی شده و حکم به کفر هر کسی که خدا را مجسم نداند، شده است.

چون ایشان نفرموده‌اند به کجای این کتاب‌ها رجوع شود، ما بخش‌هایی را از این سه کتاب نقل می‌کنیم تا ببینیم آیا این کتاب‌ها بر جسم بودن خداوند تصریح دارند، یا نه. و یا اگر کسی خدا را جسم نداند، کافر است، یا باید با امّا و اگرهای فراوان، این مطلب را به افراد مذکور نسبت داد. به هر حال، به همان ترتیب که کتاب‌ها معرفی شده‌اند، به بیان مطالبی از این کتاب‌ها می‌پردازیم. اگر استاد عابدی مطلب صریحی از سلفی‌ها سراغ

۲. صلح جهانی و مهدی موعود از دیدگاه اهل سنت، سیدهادی خسروشاهی، انتشارات مؤسسه اطلاعات، چاپ اوّل، ص ۲۹-۳۰.

۳. ضمناً چون کتاب شیخ محمد را در دسترس نداشتیم، به آن نپرداختیم.

۴. اسم نویسنده ناصر بن عبدالله علی القفاری است.



دارند، بیان دارند تا دیگران هم آگاه شوند. در آن صورت هم بین، حرف آنان تعارض خواهد بود و به صورت قطعی نمی توان حکم کرد که نظر آنها کدام طرف تعارض است. البته، اگر یکی از حرف ها نص باشد و دیگری ظاهر نباشد، که در آن صورت باید یکی را بر دیگری حمل نمود.

نویسنده کتاب تصحیح المفاهیم العقیدیه، کتاب خویش را با خطبه ای از امام علی (ع) شروع کرده که از خطب تنزیهی امام (ع) است: ۵

قال امیر المؤمنین (ع) فی تنزیه الباری عن مشابهة خلقه:

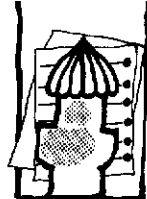
سبحانه و تعالی کلم موسی تکلیماً بلا جوارح و لا ادوات و لا شفة و لا لهوات. سبحانه و تعالی عن تکیف الصفات. من زعم ان الہنا محدود، فقد جهل الخالق المعبود. و من ذکر ان الاماکن به تحیط، لزمته الخیرة و التخلیط، بل هو المحیط بكل مکان. فان کنت صادقاً ایها المتکلف بوصف الرحمن بخلاف التنزیل و البرهان، فصف لی جبریل و میکائیل و اسرافیل. هیئات اتعجز عن صفة مخلوق مثلك و تصف الخالق المعبود؛ من لم تاخذ سنة و لا نوم، الذی له ما فی الارضین و السموات و ما بینهما و هو رب العرش العظيم<sup>۶</sup> [اخرجه ابو نعیم فی حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۷۳].

بعد وارد مقدمه می شود و مطالب فراوانی را در مقدمه بیان می کند که بخش هایی از آن نقل می شود:

و جوده قبل الخلق و بعد الخلق. لیس له قبل و لا بعد. و لا فوق و لا تحت. و لا یمن و لا شمال و لا امام و لا خلف. و لا کل و لا بعض. و لا یقال متی کان، و لا این کان، و لا کیف کان و لا مکان. کون الاکان، و دبر الزمان. لا یتقید بالزمان، و لا یتخصص بالمکان، و لا یشغله شان من شان، و لا یلحقه وهم و لا

۵. برای این که مشخص شود آیا جسمیت از این عبارات فهمیده شود، مطالب به همان صورت که در متن کتاب ها آمده نقل می شود.

۶. تصحیح المفاهیم، ص ۳.

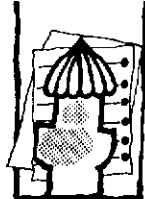


یکتشفه عقل، و لا يتحضر بالذهن و لا يتمثل في النفس، و لا يتصور في الوهم، و لا يتكيف في العقل، و لا تلحقه الاوهام و الافكار. حی مرید، سمیع بصیر، علیم قدیر، متکلم بکلام، قدیم ازلی، لیس بحرف و لا صوت، و لا يتصور في كلامه ان ينقلب مداداً في الألواح و الأوراق، و شكلاً ترمقه العيون و الاحداق، كما زعم المجسمة.<sup>۷</sup>

آیا از این عبارات فهمیده می شود که خداوند جسم است و کسی که او را جسم نداند کافر است؟ اگر مجسمه چنین اعتقادی دارند، باید اعتقاد آنها را پذیرفت. مگر غیر مجسمه به گونه ای دیگر خداوند متعال را توصیف می کنند؟

در بحث خصایص ذات، به توصیف خداوند متعال می پردازد و می نویسد:

يجب على الملکف ان يؤمن بان ذات الله ذات عليّة، عزّ أن تدركها العقول و الافهام، و جلّ أن تجول فيها الفهم و الافكار. لا يتعلق بكنها حديث العلم و لا قدیمه، و لا يجمعها لطيف الحد و لا عظيمه. ذات ازلیة قدیمة، لا تشبه شيئاً، و لا تشبهها شيء. فكيف و لیس لها في الوجود مناسب، و لا مطابق و لا مناف، و لا مضاد، «ليس كمثل شيء و هو السميع البصير»؟ و ليست مركبة من جزء او كلّ او بعض، لا بتركيب ذهني و لا خارجي، و ليست حالة في الاشكال و لا في الاجرام و لا في الأوهام، و ليست داخل العالم و لا خارجه، و لا صاعدة و لا نازلة، لها الإحاطة المطلقة بكل شيء. فهو سبحانه قائم بذاته، غني عن خلقه باسمائه و صفاته و نعوته. فيجب الايمان بذاته على سبيل الاجمال، لا على سبيل التفصيل؛ لأنه لا سبيل إلى معرفة كنه ذاته. فإنّه تعالى لا برهان عليه، بل هو برهان على كل شيء. قال الله تعالى: «او لم يكف بربك انه على كل شيء شهيد»؟ و الله تعالى لیس بجوهر و الجوهر في اللغة، الاصل. و عند المتكلمين،



الجزء الذى لا يتجزأ، والجسم هو ما كان من جوهرين فاكثرت. والدليل على أن الله ليس بجوهر، لما كانت الجواهر أصلاً للأجسام، فمن اتصف بالجوهريّة، كان حادثاً مشابهاً للمخلوقات. والله تعالى ليس كمثل شىء. لما ثبت أن الله ليس بحدوث. كما سيمر معك فى الدليل العقلى لا ثبات الاولية، فدل ذلك على أن الله تعالى ليس بجوهر. وذات الله - عز وجل -، ليست بجوهر متحيز، لأنه لو كان متحيزاً، لكان لا يخلو عن الحركة والسكون فى حيز. وما لا يخلو من الحوادث، فهو حادث. ولما كان اجماع العقلاء والامة على أن الله تعالى قديم مخالف للحوادث، كان منزهاً عن الحركة والسكون والتحيز فى جهة من الجهات.

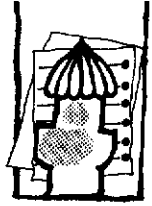
در ادامه، مطلبی را از ابو منصور بغدادی نقل می کند که ابو منصور در ضمن مطالبش، بیانی را از امام علی (ع) نقل می کند. آن حضرت فرمود: «إن الله تعالى خلق العرش اظهاراً لقدرته، لا مكاناً لذاته». و قال أيضاً: «قد كان ولا مكان، وهو الآن على ما عليه كان».<sup>۸</sup>

در پاورقی هم مطلبی را از یکی از فرق نقل می کند و با عبارت «قبهم الله» از آنها یاد می کند؛ چرا که آنها معتقدند:

ان معبودهم له جسم وله نهاية وحد طويل عريض عميق. طوله مثل عرضه و عرضه مثل عمقه.

مصنف، معتقد است خداوند بیست صفت محکم دارد و باید صفات متشابه را به این بیست صفت برگرداند؛ لذا می نویسد:

و جميع ما ورد من الأخبار الاضافية الموهمة للتشبيه، تعود إلى الصفات القديمة المحكمة معناها. فاليد، تعود إلى صفة القدرة. والقدرة أصل لكثير من النعوت الالهية، كالإيجاد والنصرة والزرق والكرم، فكأنها بقدرة الله تعالى. والعين،



تعود إلى صفة العلم، والسمع والبصر وهكذا. وبهذا التقرير، يتضح معنى كلام أهل السنة:

جميع الصفات الالهية، تعود إلى الصفات العشرين الأمّ المحکمة.<sup>۹</sup>

در بحث از صفات بیست گانه مطلبی را درباره ویژگی صفات الهی به عنوان اصل

کلی بیان می کند:

فالواجب علی کل مسلم ان يعتقد ان الله تعالى متصف بصفات . و ان هذه

الصفات، تتناسب مع ذاته المقدسة، و لا يتم هذا التناسب إلا اذا كانت تلك

الصفات قد حوت ست خصائص:

۱ . المخالفة للحوادث؛

۲ . الاولیة، والبقاء؛

۳ . الكمال اللامتناهی؛

۴ . قیامها بالذات؛

۵ . التوقیف؛

۶ . المعنویة. <sup>۱۰</sup> کلام علوم انسانی و مطالعات فقهی

در بحث از مخالفت با حوادث، مطالبی بیان می کند که قابل تأمل است و باید دید آیا

از عبارات، می توان استفاده کرد که نویسنده، معتقد به جسم بودن خداوند متعال است:

المخالفة للحوادث؛ و معناها انه تعالى قدوس، تنزه عن مشابهة خلقه، فكل ما

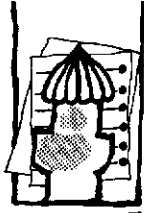
سوى الله فطر على النقص والحدوث، والتغير والزوال، والله تعالى ليس

كمثله شيء، فهو تقدس عن ذلك كله. فهو تعالى ليس بجوهر يفتقر إلى محل،

ولا بمرض يقوم لغيره. ولا هو معنى يتصور في الاذهان، ولا صورة تدرك

۹ . تصحيح المفاهيم، ص ۳۲.

۱۰ . همان، ص ۴۹-۵۰.



بالابصار، فهو تعالى شيء لا كالأشياء. فصفة المخالفة تنفى عن الله تعالى خصائص الحدوث وسماتها من جرمية، ولازمها التحيز والعرضية، ولازمها القيام بالغير. والكلية، ولازمها الكبر، والجزئية ولازمها الصغر، والجهوية ولازمها المقابلة، والجسمية ولازمها التركيب ولو اثبتنا لله تعالى شيئاً من ذلك، نكون قد خالفنا الدليل القطعى من العقل والنقل. ولما كان الله تعالى ليس كمثله شيء، فكل ما ورد فى الشرع، يوهم ظاهره المماثلة، يجب صرفه عن ظاهره فى حالتى التفويض والتأويل.<sup>۱۱</sup>

سپس دو دلیل عقلی بر این که خداوند، مخالف حوادث است اقامه می کند. در دلیل دوم، اظهار می دارد:

جميع المخلوقات اشتركت فى صفات اختلفت بها، تدل على كونها حادثة وذلك الجسمية والجوهرية والعرضية، والحركة والانتقال والتغير، فلو شابه الله خلقه فى إحدى هذه الخصائص، لاقتضى أن يكون حادثاً وقد تقدم بطلان حدوثه.<sup>۱۲</sup>

در ادامه، به ذکر دلیل نقلی درباره مخالفت وجود خداوند متعال با حوادث می پردازد و می نویسد: الدليل النقلی، قوله تعالى: «ليس كمثله شيء وهو السميع البصير»<sup>۱۳</sup>، و سپس به دیدگاه اهل سنت درباره آیاتی که از آنها تشبیه فهمیده می شود می پردازد و می نویسد:

قاعدة أهل السنة فى النصوص الموهمة للتشبيه، لنا أن نفى عن الله تعالى كل شيء يجعله شبيهاً بخلقه اجمالاً و تفصيلاً.<sup>۱۴</sup>

در ادامه همین بحث به نصوصی اشاره دارد که در آنها سخن از جوارح به میان آمده است:

إن الجوارح من سمات الحدوث التى يُخصَّص بها المخلوق، فلا يوصف الله تعالى

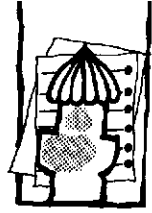
۱۱. همان، ص ۵۷-۵۶.

۱۲. همان، ص ۵۷.

۱۳. شوری، آیه ۱۱.

۱۴. تصحیح المفاهیم، ص ۵۸.

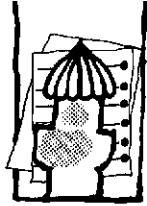




بها، بل يجب أن ينزه عنها تفصيلاً و اجمالاً . فان قيل قد ورد الخبر بنسبة الجوارح لله تعالى كقوله : «فاصبر لحكم ربك فانك باعيننا» ، و قوله تعالى : «يد الله فوق ايديهم» ، قلنا هذه اضافة خبرية و ليس كل اضافة تقتضى الصفة ، افرأيت قوله تعالى : «و نفخت فيه من روحي» ، كما لا يوجب ذلك أن نصف الله تعالى بالروح ، فكان هنا أولى ، لاستحالة ذلك فى حقه تعالى ان يوصف بالجوارح . فان قيل و ما معنى اضافة ذلك لله تعالى ؟ قلنا : لو رجعنا الى لغة العرب لوجدناهم يعدلون عن المعنى الحقيقى للفظ إلى معناه المجازى عند تعذر الحقيقة ، و يحملون المعنى عليه و هم يدركون ذلك سليقة و هذا لا يحتاج إلى برهان . و فى هذه الآيات الاضافية الحقيقة مستحيلة ، فضلاً عن كونها متعذر ؛ لأنها تخالف فى الظاهر ، قوله تعالى : «ليس كمثله شىء» . فوجب حملها على المعنى المجازى و قلنا : إن الجوارح ليست صفات ، وإنما هى تدل على معنى الصفة . فالعين ، تدل على العلم و الاحاطة ، و اليد ، تدل على القوة و القدرة و المعية . و هذه صفات و صف تعالى بها نفسه و تليق به ، و هكذا تعامل بقية الاضافات الموهمة للتشبيه . و بذلك نكون قد اعملنا الدليلين ، فإن أهل السنة و الجماعة ذهبوا إلى مذهب التوفيق و سلكوا منهج الوسطية ، حيث تجنبوا الإفراط و التفريط ، فكان مذهبهم تفويضاً فى تأويل ، و تأويلاً فى تفويض ؛ لأنه لما عارضت الآيات المحكمة فى نفي التشبيه ، الآيات التى يدل ظاهرها على الجسمية ، انتهجوا نهج الجمع

والتأليف . ١٥

در بخش مباحث کلی به همین مقدار اکتفا می شود . حداقل ، می توان گفت در سطح عباراتی که نقل شد ، مؤلف نه خود ، حرفی از جسمیت خداوند زده و نه کسی را دعوت به پذیرش این دیدگاه کرده و نه سخنی از تکفیر غیر معتقدان به جسمیت خداوند به زبان رانده



است. اینک، نگاهی به بعضی از مباحثی که می‌تواند با جسمیت خداوند ارتباط داشته باشد می‌افکنیم و مانند گذشته، عبارات مؤلف را نقل می‌کنیم تا ببینیم آیا آن جملات، دلالت بر جسمیت خداوند دارند؟

### وجه خداوند

در بحث از وجه خداوند، ابتدا حدیثی از بخاری نقل می‌کند که هنگامی که آیه «قل هو القادر علی ان یبعث علیکم عذاباً من فوقکم» نازل شد، پیامبر عرض کرد: اعوذ بوجهک و... هم چنین روایتی از بیهقی، از ابن عمر نقل می‌کند که ابن عمر کسی را دید که در نماز به این طرف و آن طرف توجه دارد. به او گفت: *إن الله - عزّ و جل - مقبل علی عبده بوجهه، ما اقبل إلیه، فإذا التفت انصرف عنه*.<sup>۱۶</sup>

به دنبال این دو روایت، مطالبی را از دانشمندان مختلف مسلمان نظیر: بیهقی، ابن عباس و زمخشری حکایت نموده و سپس می‌نویسد:

و هذا مما یرد علی من ینسبون له تعالی الجارحة، و یقولون إن له وجهاً لا کالوجه. تعالی

الله عن ذلك علواً کبیراً. إذ المراد بالوجه فی عرف العرب، ذات الشیء و جملته.<sup>۱۷</sup>

پرتال جامع علوم انسانی

### عین خداوند

قال الله تعالی: «ولتصنع علی عینی»؛<sup>۱۸</sup> «تجری باعیننا»؛<sup>۱۹</sup> «واصبر لحکم ربک

فانک باعیننا». <sup>۲۰</sup>

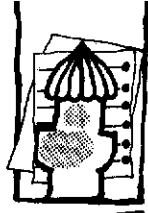
۱۶. همان، ص ۱۹۰.

۱۷. همان، ص ۱۹۱.

۱۸. طه، آیه ۳۹.

۱۹. القمر، آیه ۱۴.

۲۰. الطور، آیه ۴۸.



همچنین، حدیثی از عمر نقل می‌کند که نزد پیامبر سخن از دجال به میان آمد، پیامبر فرمود:  
 إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْكُمْ . إِنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِأَعْوَرٍ (و اشار بيده إلى عينه) و إن المسیح  
 الدجال اعور العين اليمنی ... .

عباراتی از افراد متعدد نقل شده که ما فقط یکی از عبارات را نقل می‌کنیم:

قال ابن بطال - رحمه الله - : احتجت الجسمة بهذا الحديث وقالوا في قوله و اشار  
 بيده الى عينه، دلالة على أن عينه كسائر الاعين . و تعقب باستحالة الجسمية  
 عليه، لان الجسم حادث و هو قديم، فدلّ على ان المراد نفى النقص عنه .<sup>۲۱</sup>

### يد و اصبح خداوند

قال الله تعالى : «لما خلقت بيدي» .<sup>۲۲</sup>

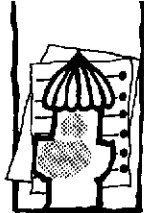
او روایتی را نقل کرده، پس از آن به نقل اقوال در چند صفحه در این خصوص می‌پردازد.  
 در این جا یکی از دیدگاه‌هایی را که مورد پذیري مؤلف است، ذکر می‌کنیم:

قال العلامة ابو عبدالقاهر بن طاهر البغدادي في كتابه اصول الدين : و زعم بعض اصحابنا  
 إن الیدين صفتان لله - سبحانه و تعالی - و قال القلانسی : هما صفة واحدة و تأولهما  
 بعض اصحابنا على معنى القدرة . و قد تأوّل بعض اصحابنا هذه التأويل، و ذلك صحیح  
 على المذهب إذا اثبتنا لله القدرة و بها خلق كل شيء، و لذلك قال الله تعالی في آدم (ع) :  
 «خلقت بيدي» . و وجه تخصیصه آدم بذلك، أنّ خُلِقَ بقدرته لا على مثال له سبق و لا  
 من نطفة و لا نقل من الاصلاب إلى الارحام ، كما نقل ذریته من الاصلاب إلى  
 الارحام . فاما إفساد تأویل المشبهة الیدين على معنى العضوين ، فقد مضى الدلالة على ان  
 الله تعالی ليس بجسم . و الجوارح و الاعضاء لا تكون لما ليس بجسم ... .<sup>۲۳</sup>

۲۱ . تصحیح المفاهیم، ص ۱۹۱ .

۲۲ . ص، آیه ۷۵ .

۲۳ . تصحیح المفاهیم، ص ۱۹۷-۸ .



## صورة و ساق خداوند

در این بخش هم مشروحاً بحث شده و اقوال فراوانی نقل شده که فقط چند جمله از یکی از اقوال را ذکر می‌کنیم. إن شاء الله خوانندگان محترم، کتاب را مطالعه خواهند نمود.

لا يظن ان الله ذو اعضاء و جوارح لما فى ذلك مشابهة المخلوقين، تعالى الله عن

ذلك علواً كبيراً. ۲۴

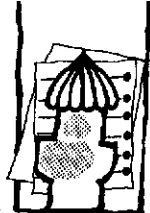
نکته ای که قابل تأمل است و آن نکته در دو کتاب دیگری که استاد عابدی ذکر کرده‌اند، وجود ندارد، نقدهای مؤلف به ابن تیمیه و امثال اوست. مؤلف، حتی عباراتی را نظیر این که خداوند دارای دستی است که مناسب با جلال اوست، رد می‌کند. ما فقط یک عبارت را که علیه ابن تیمیه است، نقل می‌کنیم:

لبس ابن تیمية على العامة حين قال: «مادام قد ثبت عن السلف إنهم قالوا في صفات المعاني، سمع يليق بجلاله، فلا ينازع إن يقال له يد تليق بجلاله و عين تليق بجلاله». و غير ذلك، علماً بأن ابن تیمية لم يحالفه التوفيق حيث لم يثبت عن السلف إنهم قالوا في اخبار الممايزة ذلك المعنى، بل توقفوا في الخوض فيها مع الايمان بها و الاعتقاد ان ظاهرها غير مراد. ۲۵

دومین کتابی که در متن مقاله آمده است، کتابی با نام اعتقاد ائمة السلف اهل الحديث تألیف محمد بن عبدالرحمن الخمیس است. ما کتابی از نویسنده در اختیار داریم به نام اعتقاد اهل السنة اهل الحديث که احتمال دارد همان کتاب ذکر شده در متن مقاله باشد و احتمال دارد که دو کتاب باشند. بنابراین که دو کتاب باشند این را می‌توان گفت که مؤلف در این کتاب، کسی را به خاطر عدم اعتقاد به جسمیت خداوند متعال تکفیر ننموده است.

۲۴. همان، ص ۲۱۶.

۲۵. همان، ص ۱۴۶.



از مطالبی که در کتاب آقای الخمیس نقل شده نمی توان جسمیت خداوند را فهمید ؛ ادعا می کنیم که نویسنده ، مخالف جسمیت خداوند است و به نظر می رسد ، اگر نویسنده کتاب از خود نفی تشبیه و تجسیم نماید ، نباید به او بگوییم دروغ می گویی و تو اهل تجسیم هستی . او می نویسد :

اهل الحدیث هم وسط بین افراط اهل الرأی، و تفریط اهل الظاهر . و قد اطلق المتبدعة على اهل الحدیث، إنهم اهل الظاهر و إنهم حشوية، و مشبهة، و مجسمة، لتنفیر الناس عن طريقة اهل الحدیث و هم کاذبون فی رمیهم لهم بالحشوية و المشبهة و المجسمة. ۲۶

نویسنده از این که او را مجسمه بنامند، پرهیز می کند و با آنها مخالفت می نماید، پس چگونه افرادی را که خدا را جسم ندانند کافر می داند؟ بله خیلی از اهل حدیث، اهل افراط هستند و نسبت به فرق مسلمین غیر از خودشان بدبین هستند؛ ولی آیا این مجوزی است برای آن که چیزی را که صراحتاً خودشان نفی می کنند، ما به آنها نسبت دهیم. اگر اهل ظاهر با مشکل مواجه هستند - که هستند -، معلوم نیست در اهل تاویل مشکلی وجود نداشته باشد، حداقل اهل تاویل افراطی - که اسماعیلیه نمونه کامل آن در اسلام هستند. مشکلشان کمتر از اهل حدیث نیست.

عبارتی که از ابن ابی العز الحنفی نقل شده، قابل تأمل است :

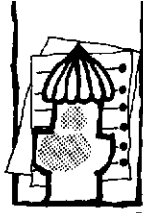
فإن الله تعالى قال : «ليس كمثل شيء» و هو السميع البصير. ۲۷ ففی هذا الاثبات ما یقرر معنی النفسی ففهم ان المراد انفراد سبحانه بصفات الكمال، فهو سبحانه و تعالی موصوف بما وصف به نفسه و وصفه به رسوله، ليس كمثل شيء فی صفاته و لا فی اسمائه و لا فی أفعاله. ۲۸

در این عبارت تصریح است به این که خداوند در صفات و اسما و افعالش شبیه هیچ

۲۶ . همان، ص ۱۴ .

۲۷ . شوری، آیه ۱۱ .

۲۸ . تصحیح المفاهیم، ص ۱۹ .



چیز نیست. پس چگونه می توان به گردن نویسنده گذاشت که تو اعتقاد به صفاتی برای خداوند داری که نظیر صفات انسان است؟

### اشتباه در ترجمه تفسیر المیزان

متأسفانه استاد، عبارت المیزان را از روی سهو به گونه ای معنا کرده اند که با نظر خودشان سازگار باشد. عبارت المیزان این است:

والمراد بمذهب التشبيه إن شبهه تعالى بغيره - و ليس كمثل شيء - . أي أن يثبت له من الصفة معناه المحدود الذي فينا المتميز من غيره من الصفات، بأن يكون قدرته كقدرتنا و علمه كعلمنا و هكذا و لو كان ما له من الصفة كصفتنا، احتاج كاحتياجنا، فلم يكن واجبا، تعالى عن ذلك.<sup>۲۹</sup>

و آقا عابدی نوشته اند:

مذهب تشبیه این است که در عین پذیرفتن لیس کمثل شیء، خداوند را به غیر او تشبیه کند...<sup>۳۰</sup>

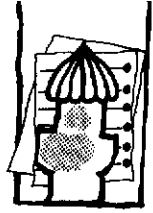
به نظر می رسد عبارت باید چنین ترجمه شود: مراد از مذهب تشبیه این است که خداوند را به غیرش تشبیه کند (در حالی که هیچ چیز مثل او نیست)، نه این که آنها هم لیس کمثل را پذیرفته اند و هم تشبیه را. اتفاقاً عبارت بعدی المیزان می تواند برای فهم عبارت کتاب مفید باشد؛ چون مرحوم علامه می نویسد:

والمراد بمذهب الاثبات من غير تشبيه، إن يثبت له من الصفة أصل معناه و تنفی عنه خصوصيته التي قارنته في الممكنات المخلوقة، أي تثبت الصفة و ينفی الحد.<sup>۳۱</sup>

۲۹. المیزان، ج ۷، ص ۴۱.

۳۰. توحید پلاستیکی، فصل نامه علوم حدیث، ش ۲۱.

۳۱. المیزان، ج ۷، ص ۴۲.



محمد بن عبدالرحمن الخمیس در بحث رؤیت می نویسد:

«وجه یومئذ ناضره الی ربها ناظره». <sup>۳۲</sup> و قال فی الکفار: «کلا إثمهم عن ربهم

یومئذ لمحجوبون»، <sup>۳۳</sup> فلو كان المؤمنون کلهم والکافرون کلهم، لا یرونه کانوا

جمیعهم عنه محجوبین و ذلك من غیر اعتقاد التجسیم فی الله - عزوجل - و لا

التحدید له، و لكن یرونه - جل و عز - باعینهم علی ما یشاء هو بلا کیف. <sup>۳۴</sup>

بنا بر نظر صاحب تفسیر المیزان، نویسنده صراحتاً نفی جسمیت، نفی حد و نفی

کیف از خداوند می کند؛ گو این که ممکن است کسی بگوید پس امکان رؤیت در آخرت

با چشم سر نیست؛ ولی به هر حال، با نفی تجسیم، حد، و کیف، جائی برای این باقی

نمی ماند که آنها خداوند را جسم یا محدود بدانند و لو این که سخن آنها خالی از اشکال

نباشد.

هم چنین، نویسنده درباره صفت سمع و بصر، ابتدا بیان می کند که اهل سنت سمع و

بصر را برای خداوند اثبات می کنند و اینها را از خداوند نفی نمی کنند، که معتزله نفی

کرده اند. در پایان هم می نویسد:

بیت اهل السنة لله تعالی صفتی السمع و البصر و هما صفتان حقیقتان تدلان

علی المعنی الحقیقی لهما و علی کیفیة اللاتمة بالله تعالی. <sup>۳۵</sup>

در باب صفت وجه، ابتدا می نویسد که خداوند دارای وجه است و آیه ۲۷ سوره

الرحمن را ذکر می کند: «و یقی وجه ربک ذوالجلال و الاکرام». بعد، عبارت محمد بن

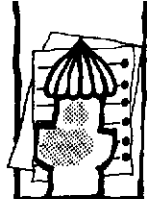
اسحاق بن خزیمه را می آورد که:

۳۲. قیامه، آیه ۲۳-۲۲.

۳۳. مطفین، آیه ۱۵.

۳۴. اعتقاد اهل السنة اصحاب الحدیث، ص ۶۹.

۳۵. همان، ص ۴۵.



فحنن و جميع علمائنا من اهل الحجاز و تهامة واليمن والعراق والشام و مصر،  
مذهبتنا ان ثبت لله ما اثبتته لنفسه . و نقر بذلك بقلوبنا من غير ان نشبه وجه خالقنا  
بوجوه احد من المخلوقين، و عزربنا ان نشبهه بالمخلوقين . و جل ربنا عما قالت  
المعطلة . ۳۶

عبارتی که استاد عابدی از محمد بن علی بن سلیمان درباره صورت نقل می کند،  
قابل تأمل است وی می نویسد :

به عقیده اهل سنت، خداوند صورت حقیقی دارد؛ اما شبیه صورت خلق نیست .

استاد، این عبارت و عبارات دیگری را نقل می کند و در نهایت می نویسد :

تمام آن چه ذکر شد، اثبات صفات جسمانی برای خداوند است . ۳۷

آیا با تصریح به این عبارت که شبیه صورت خلق نیست، اثبات جسمانیت شده یا نفی  
جسمانیت؟ البته چنان چه گفته شد، ما به دیگر عبارات پرداختیم، چون کتاب مورد استفاده ایشان را  
در اختیار نداشتیم . ولی این عبارت نه تنها اثبات جسمانیت نیست که نفی جسمانیت است .  
و اما سومین کتابی که استاد عابدی از آن اسم برده، کتاب اصول مذهب الشیعه  
الامامیه الاثنی عشریه نوشته ناصر بن عبدالله غفاری است . ۳۸ از مجموعه سه جلدی کتاب

۳۶ . همان، ص ۳۴ .

۳۷ . فصل نامه علوم حدیث، ش ۲۱، ص ۶-۱۸۵ .

۳۸ . گرچه آقای غفاری علی رغم این که ظاهر کتاب او این گونه می نماید که می خواستند کاری تحقیقی  
ارائه دهد، مخصوصاً ذکر صدها منبع از منابع شیعه و اهل سنت در پایان کتاب، ولی متأسفانه جای  
انواع نقدها در کتاب او مشهود است که در نقدهایی بر او نوشته شده، بویژه نقدی که استاد جعفر  
سبحانی نوشته اند و گویا نقد را برای مؤلف هم فرستاده اند؛ در عین حال، اگر او سخن ناصواب گفته  
است، باید با کمال امانت با حرف های او برخورد کرد تا با تمام وجود احساس کند که پیروان راستین  
اهل بیت (ع) چگونه از اخلاق انسانی و الهی برخوردارند و با کسی که با آنها و مکتب آنها برخوردی  
ناصواب نموده برخوردی سالم و براساس حق با می کنند . اگر سخن حقی گفته، می پذیرند و  
سخنان نادرست او را با منطقی صحیح به نقد می کشند .





غفاری، بخش‌هایی مربوط به توحید است. البته همچنان که قبلاً ذکر شد، چون در مقاله آقای عابدی شماره صفحه کتاب قفاری ذکر نشده ما خود به فهرست مطالب مراجعه کرده و مطالبی که به بحث مربوط می‌شود، یادآوری می‌کنیم.

قفاری در کتاب، ج ۲، ص ۵۲۸ به نقد شیعه می‌پردازد، به این دلیل که آنها خدا را جسم می‌دانند.<sup>۳۹</sup> بعد عباراتی را نقل می‌کند که روافض، خداوند را جسم می‌دانند، من جمله از عبدالقاهر بغدادی نقل می‌کند که:

زعم ... ان معبود جسم ذو حدّ و نهایة و انه طویل عریض عمیق و ان طولہ مثل

عرضه. ۴۰

با توجه به عبارات متعددی که او نقل کرده، چگونه باید پذیرفت که نویسنده اصول العقیده هر کسی را که خداوند را جسم نداند، کافر می‌داند. در بحث رویت خداوند، نویسنده می‌نویسد:

الرؤية حق لاهل الجنة بغير احاطة ولا كيفية، كما نطق به كتاب ربنا: «وجوه

یومئذ ناضره الی ربها ناظرة». ۴۱

استاد عابدی می‌نویسد: گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

اگر بتوان خدا را دید یا تمام خدا دیده می‌شود که در این صورت باید محدود

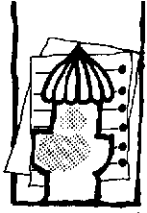
باشد یا قسمتی از او که در این صورت باید مرکب از اجزا باشد. ۴۲

۳۹. متأسفانه این، از قسمت‌هایی است که از قرن سوم به بعد تا امروز تکرار شده است. به نظر می‌رسد که بنیاد این حرف هم از ناحیه معتزله است که بعد از نقد ابن ربیوندی در کتاب فضائح المعتزله، معتزله را عصبانی کرد و این تهمت را علیه شیعه ساختند و تا امروز تکرار می‌کنند. جالب است بدانید کسانی که معتزله را از فرقه‌های بدعت‌گذار در اسلام می‌دانند، سخنان معتزله را علیه شیعه مثل وحی منزل پذیرفته‌اند برای توضیح بیشتر. لک: اندیشه‌های شیعه و معتزله، مجله هفت آسمان، ش اول.

۴۰. اصول مذهب شیعه، ج ۲، ص ۵۲۹.

۴۱. همان، ص ۵۵۰.

۴۲. همان، ص ۱۸۴-۱۸۳.



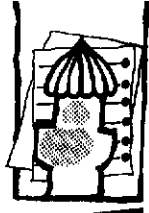
ولی می بینیم نویسنده تصریح دارد که رؤیت، بدون احاطه و کیفیت است. ممکن است گفته شود که این حرف معنای قابل قبولی ندارد؛ ولی به هر حال، نویسنده عبارت را انتخاب کرده و هرگز از آن نمی توان جسم بودن خدا را استفاد کرد، حتی محدود بودن را هم نمی توان استنباط کرد.

لازم است اشاره کنیم که آنها معتقدند که پذیرفتن روش تنزیهی صرف به تعطیل اوصافی می انجامد که در قرآن و روایات آمده است، تمام اوصافی را که در قرآن و روایات آمده می پذیرند. شهید مطهری درباره اشکالاتی که در باب عدل الهی مطرح است، دیدگاه های متعددی را ذکر می کند. یکی از دیدگاه ها این است که معمولاً اهل ایمان - که در پرتو دین و مذهب به خداوند ایمان دارند - با یک پاسخ اجمالی، وجدان خود را قانع می سازند... این گروه احياناً اگر جریاناتی را مشاهده کنند که از نظر خودشان قابل توجیه نباشد، آن را به نوعی حکمت و مصلحت که بر ما مجهول است و فقط خداوند از راز آن آگاه است. توجیه می کنند و... ۴۳

حال اگر همین اهل ایمان، آیات را بخوانند و بگویند قرآن فرموده که «الرحمن علی العرش استوی»، ما هم می گوییم: چگونه؟ نمی دانیم. قرآن گفته که «و یبقی وجه ربک»، ما هم می گوییم: حال، وجه خدا چیست؟ نمی دانیم. آیا این تجسیم است؟

امام خمینی در کتاب طهارت در بحث جبر و تفویض می فرماید:

انصاف این است که امر بین امرین به معنایی که از روایات استفاده می شود و برهان دقیق بر آن قائم شده، اعتقاد به آن را به فضیلتی مردم، فضلاً از عوامشان و عمومشان امکان ندارد تحمیل کرد و لذا کمتر برای کسی اتفاق می افتد که حق تحقیق را در آن انجام دهد و راه بین امرین را طی کند؛



بدون این که در یکی از دو طرف یعنی جبر و تفویض، مخصوصاً دومی

نیفتد. ۴۴

خوب اگر فرضاً کسی بگوید که چون امام صادق(ع) فرمود، امر بین امرین را می‌پذیریم؛ ولی چگونگی آنها را بحث نمی‌کنیم، همان‌گونه است در مورد روایات و آیاتی که در مورد خداوند متعال وارد شده، یعنی کسی بگوید من آنها را می‌پذیریم و لو این که کیفیت و چگونگی آنها را نمی‌دانم.

در پایان برخی عبارات را از کتاب التعلیقات الزکیة علی العقیة الواسطیة نقل می‌کنیم. احتمالاً اصل کتاب العقیة الواسطیة مشترک بین کتاب التعلیقات با کتاب الاسئلة النجدیة باشد که استاد در مقاله استفاده کرد. بر فرض که کتاب هم، بین آنها مشترک نباشد، این عبارات را نقل کنیم تا بدانیم این افراد چگونه از خداوند نفی جسمانیت می‌کنند. إن شاء الله! ما فرصت‌های خویش را به مباحث دیگری که اندیشه‌های آنها قابل نقد است و براساس برخی تصورات غیر صحیح به نقد اندیشه‌های شیعه پرداخته‌اند، اختصاص دهیم.

نویسنده کتاب، عبدالله بن عبدالرحمن الجبرین در باب ایمان می‌نویسد:

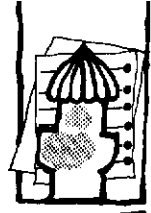
حقیقة الایمان بالله، هو بان تعتقد جازماً بوجود الله تعالی، و بانه هو المتفرد بالربوبیة والالوهیة والاسماء الحسنی والصفات العلی، لیس کمثله شیء سبحانه و تعالی. ۴۵

در بحث صفات خداوند هم اشاره به نفی کیفیت و تمثیل از خداوند می‌کند و می‌نویسد:

والمقصود، ان اثبات اهل السنة للصفات علی حقیقتها لا یقتضی التشبیه و

۴۴. کتاب الطهارة، ج ۳، ص ۳۴۱.

۴۵. التعلیقات الزکیة علی العقیة الواسطیة، ج ۱، ص ۷۰.



لا التمثیل و لا التکیف و لا التعطیل لآتهم اثبتوا ما دلّ علیه کتاب الله و سنة رسول(ص) و وصفوا الله تعالى بآنه لا سمی له، و لا شبیه له، و لا ندّ له، و لا یقاس بخلقه. و وصفوه بانه اصدق قیلاً و احسن حدیثاً من خلقه و انه لیس کمثله شیء و هو السمع البصیر. و كذلك فان نفی اهل السنة عن الله تعالى مشابهة المخلوقین، لا یعنی تعطیل اسمائه و صفاته كما فعله المعطله لان الله تعالى اعلم بنفسه و اعلم بغيره فإذا وصف نفسه فهو اعلم بما وصفها به و كذلك رسوله (ص) هو اصدق الناس. و الله تعالى الذی ارسله هو اعلم به فقد اختاره و اصطفاه من عباده لتبلیغ رسالته. و الحاصل إن القاعدة الجامعة لمذهب اهل السنة هم انهم یشبتون اسماء الله و صفاته علی حقیقتها كما یرید الله تعالى من غیر وقوع فی التحریف او التعطیل او التکیف او التمثیل. ۴۶

به امید آن که استاد، مواردی را که نویسندگان مذکور تصریح به جسم بودن خداوند دارند و در نتیجه، هر کسی را که خداوند را جسم نداند، کافر می دانند، در شماره بعد مجله یادآوری کنند که از امثال نگارنده، رفع اشتباه شود.

